



Elucidating the Foundations, Wilayi Objectives, and Principles of Education from the Perspective of Allameh Tabataba'i

Maryam Bayat¹ | Mohammad Najafi*²

1. PhD Student, Department of Philosophy of Education, Faculty of Education, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: Bayatfarhang@gmail.com
2. Assistant Professor, Department of Philosophy of Education, Faculty of Education, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: mdnajafi@edu.ui.ac.ir

Volume info

Vol. 33
Series: 69
Winter 2026

Article Type

Research Paper

Article History

Received:
25 June 2024
Revised:
13 August 2025
Accepted:
22 November 2025
Published:
21 February 2026

ISSN – E-ISSN

ISSN: 8901-1857
E-ISSN: 2821-1685

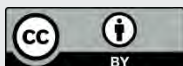


Abstract

One of the common themes in *Wilayi* discourses is the provision of a correct educational path. By presenting a rigorous logical demonstration, which he considers a divine gift unique to his treatise *Risalat al-Wilayah* Allameh Tabataba'i proves that the ultimate human perfection lies in proximity to Almighty God. This study aims to explain the concept of "Wilayi Education" from the perspective of Allameh Tabataba'i and to derive its underlying educational foundations and principles. The research methodology employed is qualitative content analysis of Allameh Tabataba'i's works, with a primary focus on *Risalat al-Wilayah*. Attaining divine proximity is inherent to the cognitive dimension of the human being and is situated within the anthropological and epistemological foundations of *Wilayi* education; these foundations define a reality of human existence through which the ultimate and intermediate goals of Wilayi education can be extracted. Allameh Tabataba'i regards the path of "Self-Knowledge" (*Ma'rifat al-Nafs*) as the sole means of achieving inward intuition and the "Encounter with Allah" (*Liqā-Allah*). He emphasizes two dimensions within *Wilayi* education: the epistemic transformation of the soul (transcending the exoteric to reach the esoteric, and intuiting the inner reality of the cosmos and the Divine Truth) and the existential transformation of the soul (realizing essential poverty, the substantial motion of the soul, and attaining "Lordship" through "Servitude").

Keywords: *Wilayi* Education, Anthropology, Self-Knowledge (*Ma'rifat al-Nafs*), Allameh Tabataba'i.

Cite this Paper: Bayat M, Najafi M & Emam Jomeh M. (2026). Elucidating the Foundations, Wilayi Objectives, and Principles of Education from the Perspective of Allameh Tabataba'i. *Research in Islamic Education Issues*. 33(69), 67-89



Publisher:
Imam Hossein University.

©
The Author(s).



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



تبيين أسس وأهداف ومبادئ التربية الولائية من وجهة نظر العلامة الطباطبائي

مریم بیات^۱ | محمد نجفی^{۲*}

۱. طالب دكتوراه، قسم فلسفة التربية، كلية العلوم التربوية، جامعة أصفهان، أصفهان، إيران

Email: Bayatfarhang37@gmail.com

۲. أستاذ مساعد، قسم فلسفة التربية، كلية العلوم التربوية، جامعة أصفهان، أصفهان، إيران

Email: mdnajafi@edu.ui.ac.ir

الْمُلَخَّص

من القواسم المشتركة بين مباحث الولاية تقديم الطريق والمنهج التربوي الصحيح. العلامة الطباطبائي، بإقامته برهاناً دقيقاً يعتبره من المواهب الإلهية والخاصة بـ "رسالة الولاية"، يثبت أن الكمال الحقيقي الأخير للإنسان هو القرب من الله المتعال. الهدف من هذه الدراسة هو تبين مفهوم التربية الولائية من منظور العلامة الطباطبائي واستنتاج مبادئها وأصولها التربوية. منهج هذه الدراسة هو تحليل المحتوى النوعي لأعمال العلامة الطباطبائي، وخاصة كتاب "رسالة الولاية". إن الوصول إلى القرب الإلهي خاص بالبعد المعرفي للإنسان ويتجذر في الأنثروبولوجيا والإستيمولوجيا الخاصة بالتربية الولائية. تحدد هذه الأسس حقيقة من الوجود الإنساني، والتي، عند النظر إليها، تسمح لنا باستخلاص الهدف النهائي والأهداف الوسيطة للتربية الولائية. يعتبر العلامة الطباطبائي أن السبيل الوحيد لتحقيق شهود الباطن ولقاء الله هو عن طريق معرفة النفس. في التربية الولائية، يؤكد على جانبين: التحول المعرفي للنفس (الانتقال من الظواهر إلى الباطن، ومشاهدة باطن العالم، ومشاهدة الله المتعال) والتحول الوجودي للنفس (الوعي بالفقر الذاتي، والحركة الجوهرية للنفس، والوصول إلى الربوبية عن طريق العبودية). الكلمات المفتاحية: التربية الولائية، الأنثروبولوجيا، معرفة النفس، العلامة الطباطبائي.

السنة والرقم

المجلد: ۳۳

شماره: ۱۴۴۷

ورقة البحث

تاريخ المقالة

تاريخ الاستلام: ۱۸ ذي الحجة ۱۴۴۵

تاريخ المراجعة: ۱۹ صفر ۱۴۴۷

تاريخ القبول: ۰۱ جمادى الثاني ۱۴۴۷

تاريخ النشر: ۰۳ رمضان ۱۴۴۷

ISSN – E-ISSN

ISSN: 8901-1857

E-ISSN: 2821-1685



استناد: بیات، مریم؛ نجفی، محمد؛ امام جمعه، سید مهدی. (۱۴۰۴). تبیین أسس وأهداف ومبادئ التربية الولائية من وجهة نظر

العلامة الطباطبائي؛ مجلة العمى البحث في قضايا التربية الاسلامية؛ ۳۳(۶۹): ۸۹-۶۷.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



تبیین مبانی و اهداف و اصول تربیت ولایی از منظر علامه طباطبائی

مریم بیات^۱ | محمد نجفی^{۲*}

۱. دانشجوی دکتری، گروه فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده علوم تربیتی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

Email: Bayatfarhang@gmail.com

۲. استادیار، گروه فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده علوم تربیتی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

Email: mdnajafi@edu.ui.ac.ir

چکیده

یکی از مشترکات مباحث ولایی ارائه طریق و راه تربیتی صحیح است؛ جناب علامه طباطبائی با اقامه برهانی دقیق که آن را از موهبت‌های الهی و مختص به رساله الولایه می‌دانند، ثابت می‌کنند که آخرین کمال حقیقی انسان قرب به خداوند متعال است. هدف از انجام این پژوهش تبیین مفهوم تربیت ولایی از منظر علامه طباطبائی و استنتاج مبانی و اصول تربیتی آن است. روش این پژوهش تحلیل محتوای کیفی آثار علامه طباطبائی به ویژه کتاب رساله الولایه است. دستیابی به قرب الهی مختص بعد شناختی انسان است و در مبانی انسان شناسی و معرفت شناسی تربیت ولایی جای می‌گیرد؛ این مبانی تعیین‌گر واقعیتی از هستی انسان هستند که با نظر به آنها میتوان هدف غایی و اهداف واسطی تربیت ولایی را استخراج نمود. علامه طباطبائی یگانه راه رسیدن به شهود باطن و لقاء الله را طریق معرفت النفس می‌دانند و در تربیت ولایی بر دو وجه: تحول معرفتی نفس (عبور از ظواهر به بواطن، شهود باطن عالم و شهود حق تعالی) و تحول وجودی نفس (وجدان فقر ذاتی و حرکت جوهری نفس و رسیدن به ربوبیت از طریق عبودیت) تأکید دارد.

کلیدواژه‌ها: تربیت ولایی، انسان‌شناسی، معرفت نفس، علامه طباطبائی.

سال و شماره

سال ۳۳، پیاپی: ۶۹
زمستان ۱۴۰۴

نوع مقاله

مقاله پژوهشی

سابقه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۰۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۰۲

شابا چاپی و الکترونیکی

شابا چاپی: ۶۹۷۲-۲۲۵۱

الکترونیکی: ۵۱۹۶-۲۶۴۵



استناد: بیات، مریم؛ نجفی، محمد؛ امام‌جمعه، سیدمهدی. (۱۴۰۴). تبیین مبانی و اهداف و اصول تربیت ولایی از منظر علامه طباطبائی؛

پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی؛ ۳۳(۶۹): ۸۹-۶۷.

©
نویسندگان.

ناشر: دانشگاه جامع امام حسین (ع)



OPEN ACCESS

بیان مسئله

بر اساس سند تحول بنیادین تعلیم و تربیت باید تحقق بخش حیات طیبه باشد؛ حیات طیبه وضع مطلوب زندگی بشر در همه ابعاد و مراتب براساس مبانی و معیارهای الهی است که تحقق آن باعث دستیابی به غایت زندگی یعنی قرب الی الله خواهد شد. تربیت انسان‌های موحد، مؤمن، متعهد و معتقد به معاد جزو اهداف کلان نظام تعلیم و تربیت است.

نظام فعلی آموزش و پرورش با چالش‌های جدی رو به روست و پاسخگوی نیازهای جوامع نمی‌باشد و در نظام تعلیم و تربیت ابزاری، کمیت جای حقیقت و معرفت را گرفته و معرفت امری انسانی گردیده و انسان برخلاف گرایش الهی خود، از ساحات الوهی تنزل یافته و به اصلاح امور دنیوی خویش همت گماشته (قربانی، ۱۳۹۲، ۳۲) و موجبات دوری از حقیقت وجود و عالم هستی را پدید آورده، که مانع خودآگاهی و ایجاد بحران هویت در انسان گردیده است و هدفی جز بهبود زندگی مادی بشر ندارد و باعث سردرگمی‌ها و رقابتهای جانفرسای مادی گردیده که عامل بسیاری از معضلات و درگیریها است، بنابراین لازم است که انسان در پرتو تربیت الهی به حقیقت وجودی خویش توجه نموده و سعه وجودی خویش را در عالم هستی دریابد و در سایه فطرت و عقل (تعلیم)، قلبش به نور تربیت (تزکیه) روشن گردد و به گوهر بازدارندگی درونی در جهت اصلاح خویش و جامعه دست یابد.

در تربیت اسلامی امر تربیت ناظر به ارزشهای والای انسانی و وسیله‌ای ضروری برای رشد، تعالی و الهی شدن انسان است (گیلانی، ۱۳۸۹: ۱۰۶؛ باقری، ۱۳۸۳: ۵۳). از منظر علامه طباطبایی تربیت مترادف تزکیه و مشابه با هدایت است (نقدی عشرت‌آبادی، ۱۳۷۲) و هدف تربیت، سیر تجردی نفس است که جهت گیری فطری اولیه خود را حفظ و تا پایان تقویت نماید (اشعری و همکاران، ۱۳۹۰: ۹۲). باید انسان به گوهر تربیت صالح و تزکیه که موجب حصول کمال حقیقی و رهیافت به فلاح و سعادت حقیقی انسان در دنیا و آخرت می‌گردد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۹۸/۲). علامه طباطبایی هدف غایی تربیت را رسیدن به توحید در مرحله اعتقاد و عمل بیان می‌کند (صالحی و یاراحمدی، ۱۳۸۷: ۳۰-۳۲). از نظر ایشان هدف اصلی تربیت الهی و تزکیه و تهذیب نفس قرب الهی و دستیابی به فلاح مطلق است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۹۸/۲۰). علامه در

اندیشه خود بر سه محور فطرت و عقلانیت و اسماء الله (مراتب نفس) تأکید دارد، چنانچه بر رابطه بین ادراک عقلی و فطرت تأکید دارد و عقل را وسیله درک حقایق معارف حاصل از سلامت فطرت و نیز قوه‌ای که هموارکننده انجام عمل صالح است تعریف می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲/۲۵۰)، براین اساس نتیجه اصلی تربیت عقل نیل به معرفت حکیمانه و استوارکننده عمل صالح است و تنها راه تهذیب نفس و کسب فضایل تکرار عمل صالح است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱/۳۵۵). رویکرد مهم علامه طباطبایی که منحصر به فرد است با تمرکز به جنبه فقر ذاتی نفس و ربطی بودن آن در نسبت به وجود قیوم ربوبی به سرانجام رسیده است. نهایت این هجرت در منظر علامه، رسیدن به فقر وجودی در سیر انفسی گام اساسی در وصول به آستان قرب الهی است. خویش‌بانی و مراقبت نفس موجب هجرت استکمالی انسان و ورود در عبودیت واقعی و تفتن به فقر و فاقه ذاتی می‌گردد (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۲۸۵/۱۱). این یک برداشت ابداعی از سوی علامه طباطبایی است، شناخت وجود ربطی نفس به شکل حضوری و شهودی، امتیاز مهم این تحلیل علامه از خداشناسی بر مبنای نفس‌شناسی است.

در نظام تعلیم و تربیت که مبانی فلسفی راهنمای تعلیم و تربیت محسوب می‌گردند، جا دارد اندیشه ولایی علامه طباطبایی که ولایت به عنوان محوری‌ترین مبنا در جهت ارتقاء ساحت وجودی نفس و کسب معرفت و کمال مطرح است، مورد توجه قرار گیرد. زیرا کسب معرفت حقیقی و گذر از ظواهر و رسیدن به باطن حقایق عالم هستی مهمترین عامل در جهت رفع معضلات تربیت انسانها بوده و کسب هویت الهی در سایه تربیت ولایی منجر به ایجاد بازدارندگی درونی در انسانها میگردد. تربیت یافته این نظام تربیتی انسانی مؤمن و متعهد است که هرگز نسبت به حقوق دیگر انسانها تعرض نخواهد کرد بلکه در راه احقاق حق خواهد کوشید.

پیشینه پژوهش

گرچه در خصوص ابعاد فلسفی و عرفانی ولایت در کشور ما مقالات و پژوهش‌ها و کتب ارزشمندی منتشر شده‌است، اما درباره ولایت و ارتباط آن با تعلیم و تربیت خاصه در دیدگاه علامه طباطبایی پژوهش مدونی صورت نگرفته است، در حالی که ایشان دارای نظریات بدیع در مورد

تربیت و تعالی نفس در سایه ولایت که ریشه در فطرت الهی انسان دارد می‌باشد. در ارتباط با مفهوم تربیت ولایی و دیدگاه‌های تربیتی علامه طباطبایی میتوان به پژوهش‌های زیر اشاره نمود: آقای و شرفی (۱۳۹۸) در مقاله پژوهشی «تربیت عقلانی با تأکید بر مبانی انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی علامه طباطبایی» نتیجه می‌گیرد که تربیت عقلانی مطمح نظر علامه عبارت از جریان تقویت شاخصه‌های کمال بخش قوای عقلی و تضعیف عوامل آفت‌زا و منحرف‌کننده عقل و جریان خرد ورزی در سایه اندیشه و حیانی برای دستیابی به حق و حقیقت و مراتبی از قرب الهی است، به نحوی که مصالح اخروی و سعادت ابدی انسان تأمین شود.

برادران و همکاران (۱۳۹۸) در پژوهش «تربیت اخلاقی علامه طباطبایی با تأکید بر مبانی، هدف، محتوا، روش و ارزشیابی» هدف غایی تربیت اخلاقی از منظر علامه طباطبایی دستیابی به سعادت دنیوی و اخروی در سایه توحید در مرحله اعتقاد و عمل بیان نموده است.

امین الرعایا و همکاران (۱۳۹۶) در مقاله‌ی خود با عنوان «تربیت عرفانی از منظر علامه طباطبایی» علامه طباطبایی را به عنوان وارث مکتب عرفانی نجف و از پایه‌گذاران مکتب عرفان قم معرفی نموده و بیان می‌دارند: ایشان اصول تربیتی خود را از قرآن کریم و روایات و ادعیه شیعی استخراج نموده و از اصل فطرت آغاز می‌کند که تربیت و رشد و تعالی انسان بر اساس آن صورت می‌گیرد

صلواتی و کوکرم (۱۳۹۶) در مقاله خود با عنوان «معناشناسی، وجودشناسی، کارکردهای ولایت نزد علامه طباطبایی» با بیان آیات به اثبات کلامی و معرفتی ولایت پرداخته‌اند و نسبت میان ولایت الهی و ولایت تشریعی را تبیین نموده‌اند، اما کارکردهای معرفتی و تربیتی ولایت در این مقاله مغفول مانده است.

مطهری الهامی (۱۳۹۴) در مقاله خود با عنوان «نگاهی به عرفان و ولایت از منظر علامه طباطبایی» می‌نویسد: رساله‌الولایه علامه طباطبایی خود بر اساس مبانی حکمت متعالیه صدر المتألهین و عرفان نظری محیی‌الدین عربی مبتنی است و خلاصه‌ای از حکمت الهی و روش آن استدلالی است.

فرامرزی بابادی (۱۳۹۲) در پژوهش خود با عنوان «تبیین ویژگی‌های ولایت‌مداری و استنباط دلالت‌های تربیتی آن» به بررسی ویژگی‌های افراد ولایت‌مدار پرداخته و آثار آن را مطرح نموده

است و اساسی‌ترین هدف نظام تربیت ولایی، برقراری ارتباط بین انسان و خالق هستی می‌داند که کانون اهداف دیگر است.

خسروباقری و همکاران (۱۳۹۱) در پژوهش «بررسی مفهوم، اصول و روش‌های تربیت معنوی از دیدگاه علامه طباطبایی» با بررسی آراء هستی‌شناسی و انسان‌شناسی علامه طباطبایی به مفهومی برای تربیت معنوی از دیدگاه ایشان دست یافته است.

قهرمانیان و حسینی‌زاده (۱۳۹۰) در مقاله «تحلیل و معناشناسی تزکیه و تهذیب در قرآن کریم با تأکید بر تفسیر المیزان» وحدت اخلاق توحیدی قرآن کریم با تزکیه نفس بر اساس تفسیر المیزان را اثبات نموده‌اند.

میرزا محمدی (۱۳۸۹) در مقاله خود با عنوان «تربیت ولایی، اصلی‌ترین مبنای تربیت دینی» نتیجه جریان امامت را، جریان نور، حیات و معرفت و هدایت معرفی می‌کند و می‌نویسد انسان تا به چیزی معرفت نیابد، محبت پیدا نمی‌کند. معرفت محبت می‌آورد و محبت هم اطاعت را به دنبال دارد و این همان رمز تربیت ولایی است که اصلی‌ترین مبنای تربیت دینی به شمار می‌رود.

صالحی و یاراحمدی (۱۳۸۷) در پژوهش خود با عنوان «تبیین تعلیم و تربیت اسلامی از دیدگاه علامه طباطبایی با تأکید بر هدفها و روش‌های تربیتی» معرفت را قابل حصول دانسته و ابزارهای آن را حس و عقل می‌داند و منابع معرفت را طبیعت، عقل و قلب معرفی می‌نماید و علوم را به حقیقی و اعتباری تقسیم می‌کند.

روش‌شناسی پژوهش

روش پژوهش حاضر از نوع تحلیل محتوای کیفی است. اسناد مورد استفاده شامل آثار علامه طباطبایی از جمله تفسیر المیزان و رساله الولایه است. جامعه پژوهش شامل کلیه منابع و مراجع موجود و مرتبط با آراء و اندیشه‌های فلسفی تربیتی علامه طباطبایی بوده است. از آنجاکه در این تحقیق کلیه منابع و مراجع مرتبط با آراء و اندیشه‌های فلسفی تربیتی علامه یادداشت برداری و در راستای هدف پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است، بنابراین نمونه‌گیری انجام نشده و کلیه منابع و مراجع مورد نظر بررسی و تحلیل شده است. از این رو، ابزار پژوهش فیشهای یادداشت‌برداری بوده و داده‌های حاصل نیز با استفاده از روش تحلیل مضمون طبقه‌بندی و تحلیل شده‌اند. تحلیل

مضمون اصولاً یک راهبرد توصیفی است که یافتن الگوها و مفاهیم مهم را از درون مجموعه داده های کیفی تسهیل می نماید (گیون، ۱۹۹۱: ۸۱۹). واحد تحلیل این پژوهش گزاره های متنی نوشته های علامه طباطبایی است که پژوهشگر ابتدا به تحلیل مبانی فلسفی ولایت در اندیشه علامه در حوزه های کلان پرداخته و بر اساس سؤالات تحقیق با روش های تحلیل مفهومی به تحلیل و تفسیر و تدوین مضامین و کدگذاری یافته ها و نهایتاً دسترسی به مقوله ها می پردازد. جهت استخراج مؤلفه های مربوط به پاسخگویی به سؤالات تحقیق با استفاده از نتایج روش های تحلیل مفهومی و بهره گیری از شرایط منطقی استنتاج، از روش های استنتاجی قیاسی و استقرایی استفاده میشود، به همین منظوره تبیین فلسفه تربیت ولایت در آثار علامه طباطبایی پرداخته و پس از روشن شدن مفهوم، جایگاه و رابطه آن با تربیت انسان به غایت شناسی، تبیین مبانی، اهداف و اصول تربیت ولایی در اندیشه علامه پرداخته می شود.

سؤالات پژوهش

- این پژوهش با توجه به اندیشه ولایی علامه طباطبایی در پی پاسخ به سؤالات زیر است:
- مفهوم تربیت ولایی در اندیشه علامه طباطبایی چیست؟
 - هدف غایی در تربیت ولایی کدام است؟
 - مبانی فلسفی تربیت ولایی در اندیشه علامه طباطبایی چیست؟
 - چه اهداف تربیتی در نظام ولایت از نظر علامه طباطبایی مطرح است؟
 - اصول تربیتی تربیت ولایی کدامند؟

یافته های پژوهش

الف) مفهوم تربیت ولایی در اندیشه علامه طباطبایی:

مبنای نظام ولایی عبارت است از ولایت خدا در هستی و ولایت انسان کامل، بر این اساس که انسان دارای سیر و حرکت است "انسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه" و انسان می تواند در سیر خود پیش رفته (طباطبایی، همان: ۳۵) و مظهر صفات خدا و ولی خدا شده و ولایت او در هستی بیشتر می گردد. یکی از مشترکات مباحث ولایی ارائه طریق و راه تربیتی صحیح است؛

جناب علامه با اقامه برهانی دقیق که آن را از موهبت‌های الهی و مختص به رساله الولایه می‌دانند، ثابت می‌کنند که آخرین کمال حقیقی انسان فنای در خداوند متعال است. از نظر روش شناسی رویکرد علامه در رساله الولایه روش ترکیبی و تلفیقی از عقل و نقل و نیز کشف و شهود است و در افق قرآنی راه وصول به مقام ولایت را از طریق معرفه‌الله (معرفت نفس قدسی) و نیز عمل خالصانه برای سلوک به سوی لقاء حق به اثبات می‌رساند (قمی، ۱۳۷۵: ۲۵۹).

در بحث تربیت ولایی معنایی که برای ولایت مطرح می‌شود به معنای قرب یا رابطه‌ای است که به قرب منجر می‌شود، یعنی تربیت منجر به قرب می‌شود یا نفس عمل تربیت باعث قرب به خداوند می‌شود. این ولایت الهی نقطه کانونی جامعه دینی است که باعث رشد انسانها و شکل‌گیری انسانهای جامعه توحیدی است و منجر به حرکت انسانها از ظلمت به نور است که این همان امر تربیت در سایه ولایت الهی است (علامه طباطبایی، ۱۳۶۰: ۱۴۷). بدین ترتیب معنای ولایت آن است که انسان به جایی برسد که عالم و آدم را منحصرأ تحت تدبیر خدای سبحان ببیند و همه شئون علمی و عملی وی تحت تدبیر الهی باشد به گونه‌ای که خدا ولی او باشد نه فقط ناصر وی (طباطبایی، ۱۳۶۰: ۶۹). عبودیت که اطاعت کامل از روی محبت است، با این وجه تربیت دینی که اصلی‌ترین مبنای تربیت دینی است حاصل می‌گردد. محبت فرع معرفت و ناشی از آن است لذا معرفت موجب ایجاد محبت شده و این محبت خود معرفت را رنگ و بو می‌دهد و این حرکت سیر مراتب ارتقاء معرفت را نشان می‌دهد تا بدانجا که به ولایت بینجامد (فانی ثانی، ۱۳۸۹).

از منظر علامه حقیقت هر کمالی آن است که به صورت مطلق و دائمی است و قرب هر کمال به اصل حقیقت، همان مقداری است که حقیقت در او ظهور یافته یا مقداری است که حقیقت مقید به قیود شده است "کل من علیها فان"، پس کمال حقیقی هر انسان این است که در مرحله ذات، وصف و فعل در اسمای خدا فانی شود و مظهر اسماء الهی گردد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۶۱). این نقطه نهایی تربیت ولایی است که این نکته نیز نوآوری علامه طباطبایی در بیان نظام ولایی است و در واقع منشأ ولایت را تجلی اسماء و صفات الهی می‌داند و این نهایت قرب مقربان است.

از اختصاصات و امتیاز علامه طباطبایی این است که مباحث را به ریشه معرفتی، آن هم معرفت توحیدی برمی‌گرداند، لذا در دیدگاه ایشان، انسان و همه ارکان و اجزای انسان با غایت توحیدی طرح شده و پی‌گیری می‌شود. با این دیدگاه بینش انسان نسبت به مبدأ و غایت تصحیح می‌گردد و

چون ولایت الهی را درمی‌یابد ریشه رذایل در او می‌خشکد. از اینرو تمامی دستورات در مکتب تربیتی علامه طباطبایی در نسبتی وثیق با هدف «توحید و ولایت» و مسیر «معرفت نفس» است. مانع اصلی توجه تام به توحید، انانیت و تعلقات انسان است، تعلقات که زائل گردد، توحید طلوع می‌کند. نقطه عزیمت در این دیدگاه، وقوف به فقر ذاتی نفس در این سیر علمی و عملی در نسبت با ذات قیوم وغنی است و غایت آن تعالی نفس و اکتساب اسماء و صفات الهی و در نتیجه کسب قرب الهی است که دارای مراتب می‌باشد. علامه در این سیر تربیتی بر عبور از ظواهر به بواطن و تقدم محبت بر اطاعت تأکید دارد و راه کسب معرفت را گذر از ظواهر دینی و حجت عقلی و در ک معنوی از راه عبودیت و بندگی میداند (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۷۸).

ب) استنتاج هدف غایی تربیت ولایی از منظر علامه طباطبایی:

هر مکتب تربیتی هدفی غایی برای پیروان خود در نظر دارد و در پی کسب فضیلت انسان در عمل است. در طریق ولایی غرض تربیت تنها کسب رضایت خداست. هدف بازگشت به سوی خدا و خداگونگی و محو در ذات او شدن، نه تنها هدف نهایی تربیت انسان بلکه هدف نهایی سیر جهان آفرینش است و این ماهیت همه به سوی او در نظام خلقت را بیان می‌کند. همه راهها به سوی او منتهی می‌شود، پس چه در ضلالت سیر کند و چه در راه سعادت در نهایت بازگشت او به خداوند است و زمانی می‌رسد که پروردگار خویش را ملاقات می‌نماید (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۵).

هدف خداگونگی و توحیدی شدن بدان حد است که اسلام اساس تعلیم و تربیت خود را برپایه آن بنا نهاده است (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۶۰). این بدان معناست که انسان هر عملی انجام می‌دهد سراسر حکایت از عبودیت او نزد خدای سبحان است و اینگونه ولایت و توحید پروردگار در ظاهر و باطنش سرایت نموده و عبودیت در اقوال و افعال و جهات وجودش ظاهر می‌گردد، ظهوری که هیچ پرده‌ای نتواند آن را بپوشاند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۳۸۶). هدف غایی تربیت، در هر مکتبی کمال مطلوب آدمی، در تعریف همان مکتب است و باید همه فعالیت‌های او متأثر از آن بوده باشد (اعرافی، ۱۳۷۶)، بنابراین قرب الهی را میتوان هدف غایی تربیت ولایی شمرد.

ج) استنتاج مبانی، اهداف و اصول تربیت ولایی اندیشه علامه طباطبایی

در اندیشه ولایی علامه طباطبایی، مبانی نوع اول ناظر به ویژگی‌های تعلیم و تربیت و مفهوم تربیت هستند. این مبانی گزاره‌هایی توصیفی و تبیینی هستند و تعیین‌گر واقعیتی از هستی انسان هستند که با نظر به آنها هدف غایی و اهداف واسطی تربیت را می‌توان استخراج کرد.

مبانی هستی‌شناسی تربیت ولایی

• **مبنا:** واجب الوجود موجب قوام ممکن الوجود است.

• **هدف:** وجود محدودیت و نیازمندی ممکن الوجود در تمامیت خود به واجب الوجود.

• **اصل:** نفس وجود ناقص و محدود و نیازمند است (وجدان فقر ذاتی).

در تحلیل وجودی به بیان ویژگی‌های هستی انسان پرداخته می‌شود و تحلیل ماهوی به بیان ویژگی‌های ماهیت و نوع انسان به عنوان یکی از انواع موجودات می‌پردازد (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۸۰). هستی به عنوان یک حقیقت دارای مراتب به دو بخش عمده تقسیم می‌شود: مرتبه‌ای که واجب است و غایت کمال هستی و آن چیزی است که اتم از آن نباشد و عالی‌ترین مرتبه وجود است که عین هستی است و استقلال عین اوست و در هیچ امری به غیر خود وابسته نیست و از آن تام‌تر نتوان فرض کرد و هر وجود ناقصی وابسته به غیر بوده، در تمامیت خود نیازمند آن می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۸۹، ج ۳: ۲۰۴)، به این دلیل که هر وجود ناقصی محدود و هر موجود محدودی ماهیتی دارد که حد آن را مشخص میکند، این شیء دارای ماهیت «ممکن الوجود» است. هر وجود ناقصی وابسته و نیازمند علتی است که آن را ایجاد کند بنابراین ممکن در هستی خود نیازمند علت است.

آن موجود نخست [که بی‌نیاز از غیر است] واجب الوجود و صرف الوجود است، در هستی‌اش شائبه‌ای از نیستی و نقصان نیست. ممکن الوجود ماسوای حق تعالی و از افعال و آثار او محسوب می‌شود و قوام و تکیه‌اش تنها به اوست (همو، ۱۳۸۹، ج ۳: ۲۰۵). لذا وجود یا حقیقت تام و هویت واجب و ضروری است، و یا ذاتاً محتاج وجود تام بوده و در ذات خود متعلق و وابسته به آن هویت واجب است زیرا وجود ممکن معلول است و ذاتاً نیازمند جاعل و علت به وجود آورنده

خود مییاشد؛ به گونه‌ای که وجود ممکن در ذات خود جز پیوند به واجب و جاعل چیز دیگری نیست (طباطبایی، ۱۳۸۹، ج ۳: ۲۰۷).

• **مبنا:** وجود ممکن الوجود دارای مراتب است.

• **هدف:** دستیابی به مراتب باطنی وجود ممکن.

• **اصل:** نفس باید از هویت مادی و مثالی عبور کند و به هویت عقلی دست یابد.

از میان همه موجودات عالم تنها نفس انسانی با اینکه یک حقیقت شخصی است می‌تواند عوالم سه گانه وجود را داشته باشد. علامه طباطبایی با پیروی از حکمت صدرایی معتقد است که نفس مراتب گوناگونی دارد که هر کدام از آن به عالمی تعلق دارد. مرتبه عقلی نفس مربوط به عالم عقل و مرتبه مثالی آن که ادراکات جزئی به آن نسبت داده می‌شود، مربوط به عالم مثال و مرتبه نازله آن که متعلق به بدن است مربوط به عالم ماده است (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۴: ۱۸۴).

انسان با حفظ هویت و تعیین خود عوالمی تو در تو دارد، موجودی منبسط و کشیده شده در عوالم سه گانه وجود است که هم دارای مرتبه ماده و هم مرتبه مثال و هم عقل است. عالم مثال شخص نسبت به بدن ظاهری او باطن است و عالم عقل نسبت به عالم مثالش باطن، پس انسان ظاهر و باطنی دارد و باطن او نیز باطنی و همه این مراتب جزو هویت و «خود» انسان است نه خارج از او (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۲۱۶). بر این اساس انسان دارای هویت مادی (ظاهری) و هویت مثالی و هویت عقلی که همان هویت باطنی است می‌باشد. علامه معتقد است که نفس در مسیر بازگشت به سوی خدا در عوالم دیگر دارای نظامها و احکام مختلف بوده، و با همان شخصیت و وجودی که در دنیا دارد، در آن عوالم موجود میشود. احکام و نظام آن عالم، غیر از احکام و نظام زندگی دنیاست و نظام دنیا به طور کلی به نظام دیگری تغییر میکند. در آن عالم نفس انسان در آخرین مرتبه معرفت، پس از گذر از مرتبه مثالی و عقلی، به مرتبه «فناء فی الله» دست می‌یابد و فقر ذاتی خویش به خداوند را شهود نموده و عین الربط بودن خود را به ذات حق تعالی درک نموده و به آن معرفت پیدا میکند (همو، ۱۳۸۲: ۶۵ و ۷۴). می‌توان گفت در واقع علامه به جاودانگی شخصی معتقد است که تشخیص فردی انسان پس از رسیدن به مقام فنا از بین نمی‌رود.

• **مبنا:** وجود انسان دارای حرکت اشتدادی است.

• **هدف:** سیر و حرکت نفس از نقص به کمال.

● **اصل:** انسان باید در جهت سیر خود از عالم ماده به سوی عالم عقل حرکت کند (حرکت جوهری).

علامه در این راستا می‌فرماید: انسان با حرکت جوهری می‌تواند از مرحله امکان و مادیت به مرحله تجرد و عقلیت برسد. نفس با سیر و حرکت جوهری خود مراتب هستی را درنور دیده و عالم مثال و عقل را در خود به فعلیت و شکوفایی می‌رساند و خودش سکان عالم عقل می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۳۰۲). از منظر علامه این حرکت جوهری یک حرکت اشتدادی است در جهت گذر نفس از نقص به سوی کمال، هریک از این حرکات آثار ویژه‌ای دارد که بر وجود انسان مترتب می‌شود و این حرکت ادامه می‌یابد تا به مقصد نهایی خود، یعنی فعلیت محض که فاقد هر قوه‌ای است برسد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۳۰۷). نظریه جسمانیة الحدوث و روحانیه البقاء بودن نفس نیز بیان‌کننده نحوه تکامل و رسیدن نفس به کمال و مقام جامعیت وجودی است. مقامی که در آن نفس از مادیت تا تجرد کشش و اتصال وجودی دارد (نجفی‌افرا، زیارتی، ۱۳۹۵: ۱۱۵).

مبانی انسان‌شناختی تربیت ولایی

● **مبنا:** کمال هر انسان در تقرب به حق تعالی است.

● **هدف:** تقرب به حق تعالی.

● **اصل:** بنده خدا با انجام اعمال صالح به قرب الهی برسد.

کمال انسان در تقرب به حق تعالی است، البته این قرب از سوی حق تعالی وجود دارد، کلمه «قُرب» در مورد خدای تعالی به خاطر احاطه‌ای که به هر چیز دارد، استعمال شده است و خود خدای تعالی فرموده: (وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ) یک سوی این راه به عنوان مقصد و مقصود، خود خداوند است که به انسان نزدیک است «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ جَبَلٍ أَلْوَرِيدِ» (ق/ ۱۶) این یعنی آن که خدای تعالی به هر فرد و هر چیزی از خود آنها نزدیک‌تر است و این عجیب‌ترین معنایی است که از مفهوم قُرب تصور می‌شود (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۱۹: ۱۲۰). قرب در مورد بندگان در مرحله بندگی و عبودیت است و چون نزدیک شدن بنده به خدای تعالی امری اکتسابی است که از راه عبودیت به دست می‌آید، بنده با اعمال صالح خود می‌خواهد به خدا نزدیک گردد و این

نزدیکی عبارت است از این که در معرض شمول رحمت الهی واقع شود و در این حالت شرّ اسباب و عوامل شقاوت و محرومیت را از او دور کنند (همان).

این که می‌گوییم خدای تعالی بنده خود را به خود نزدیک می‌کند معنایش این است که او را در منزلتی نازل می‌کند که از خصایص وقوع در آن منزلت، رسیدن به سعادت‌هایی است که در غیر آن منزلت به آن نرسد و آن سعادت‌ها عبارت است از اکرام خدا و مغفرت و رحمت او، یعنی خدا به انسان نزدیک و انسان از خدا دور است، این قرب اشراقی است، قرب مقولی نیست. مراد از قرب آن رابطه‌ای حقیقی و اختیاری بین انسان و خدا است؛ به این ترتیب که روح انسان در اثر ایمان و اعمال صالح رابطه وجودی خاصی با خدای متعال برقرار کرده و در اثر این رابطه جوهر نفس انسان کامل تر می‌شود و هر قدر کمال هویت بیشتر شود، لذا آن نیز بیشتر خواهد شد، شرط اصلی قرب الی الله، اثبات توحید در همه مراتب و ابعاد زندگی انسان است. انسان به عنوان مبدأ حرکت و خود رهرو است که او نیز به خداوند نزدیک است، ولی چون گرفتار حجاب و غفلت هستیم از او دوریم و وجود و حضورش را احساس نمی‌کنیم، پس تقرب به حق تعالی و رسیدن به مقام ولایت به معنای ادراک این قرب وریدی است. راه وصال به این مقام آنست که موجود ممکن وابسته به قیود عدمی (انسان) تعین و انانیت خود را نبیند و این حدود و قیود عدمی را فانی کند، چیزی جز اصل حقیقت هستی باقی نمی‌ماند و او بی‌درنگ به مشاهده آن حقیقت یکتا نائل می‌گردد (همان، ۱: ۱۳۸).

• **مبنا:** حیات باطنی انسان منشأ سعادت و شقاوت اوست.

• **هدف:** شکل‌گیری اهداف، نیت و اعمال انسان با توجه به حیات باطنی.

• **اصل:** انسان باید به حیات باطنی (حیات معنوی) توجه کند.

با تدقیق در نظرات علامه طباطبائی، این امر به دست می‌آید که ایشان انسان را دارای دو بعد کلی، جسمی و روحی میدانند، که ساحتی از وجود از اراده و امر خداوند نشأت گرفته و برخاسته از عالم ملکوت است. از منظر علامه انسان صرفاً این وجود مادی نیست، بلکه نفسی دارد که دارای شعور و اراده است و امر و نهی الهی متعلق به آن است و ثواب و عقاب الهی در مورد آن لحاظ می‌گردد؛ سعادت و شقاوت نیز متعلق به نفس هستند. این نفس است که اعمال صالح یا طالح را صادر می‌کند و ایمان و کفر به آن نسبت داده می‌شود (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۰۹).

کسی می‌تواند به «من» حقیقی خود التفات داشته باشد که روح را بشناسد و چون روح متعلق به حق تعالی است، شناخت حقیقت نفس جز با شناخت خدا ممکن نیست. شناخت باطن نفس مقدم تر از معرفت نفس به خود است، یعنی نفس و جان و روح انسان، پیش از شناخت خود، ولی خویش را می‌شناسد و به لحاظ بداهت، معرفت نفس به باطن خود از ادراک او به خود شفاف تر و بدیهی تر است، در نتیجه شناخت انسان از نفس خود به برکت ادراک باطن نفس است و شناخت حقیقی که در باطن نفس است از معرفت به جنبه نفسانی خود پیش تر و شفاف تر است. حیات معنوی انسان باطن حیات ظاهری اوست که منشاء رشد و کمال انسان است، چنانکه کمال و سعادت انسانها و شقاوت او نیز به اعمال و نیات او که ریشه در حیات معنویش دارد نشأت می‌گیرد.

• **مبنا:** انطباق فطرت و دین الهی.

• **هدف:** سیر فطرت الهی انسان و تطابق آن با قوانین تکوین (دین الهی).

• **اصل:** در جهت کسب سعادت و کمال (قرب) باید فطرت انسان را با مقتضای دین الهی هماهنگ کرد.

علامه طباطبائی بر اساس عقیده فطرت انسان که ریشه در دین شناسی و توحید خداوند دارد، فطرت عبارت از قوا و ابزارهایی است که متناسب سعادت انسان است، و نظام عالم، انسان را بدان تجهیز نموده است؛ خلقت انسان به طرزی بوده است که با عالم تکوین و قواعد و قوانین آن ارتباط خاصی پیدا کرده است و در واقع خلقت خاص انسان علت مجهز شدن او به فطرت است. مطابقت فطرت انسان با مقتضای قوانین عالم تکوین معنای دین الهی است. تسلیم در برابر حق تعالی در جهت تطبیق خود با قوانین عالم تکوین، همان دین اسلام یا دین تسلیم است (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۸: ۱۹۳). علامه دین و فطرت را یکی می‌داند (الدین هی «الفطرة») (همان، ۸: ۲۹۹)، فطرت انسانها اولین سرمنزل ایشان جهت حرکت به سوی کمال است و فطرت راهنمای به سوی دین است. ایشان دین و فطرت را ابزاری برای نیل به مقصد واحدی می‌داند، دین را متضمن طریق فطرت دانسته، بیان می‌کند همان سعادت است که فطرت به آن رهنمون است مطابق سعادت است که راه دین به انسان نشان می‌دهد، در واقع «فطرت به دین هدایت میکند» (همان، ج ۱۶: ۱۷۸).

• **مبنا:** عقل صاحبان عقول را به حق هدایت می‌کند.

• **هدف:** کسب عقلانیت و یگانگی عقل با شرع.

• **اصل:** برای کسب قرب الهی باید از موهبت عقلانیت در جهت هدایت به شرع و حق بهره برد.

تکریم انسان به عقل است که مختص اوست و در موجود دیگری نیست (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱۴: ۱۵۶). ایشان با عقل به حق هدایت میشوند «اولئک هم اولوالالباب» و نشانه عقل تبعیت از حق است (همان، ۱۷: ۲۵۱)، تبعیت از حق نشانه بارزی برای وجود عقل در آدمی است. انسان موجودی است که با خواست الهی وجودش از نظر آفرینش و بقاء خاص و برتر از دیگر مخلوقات آفریده شد و پایداری واصل زندگی او بر اساس شعور فکری و اراده ای است که در او به ودیعه نهاده شده است (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۷: ۲۸). ایشان عقل و قلب و دین را سه ترجمان برای معنایی واحد دانسته که هر سه یک واقعیت را تبیین می کنند و مقوی یکدیگر هستند (همان، ۱۳۷۲: ۷۱).

• **مبنا:** همه انسانها استعداد رسیدن به کمال را دارند.

• **هدف:** به کارگیری استعدادهای انسان.

• **اصل:** انسان باید استعدادهای خود را در جهت نیل به کمال به کار بندد.

اصل فطرت در همه انسانها به صورت یکسان وجود دارد اما آنچه آنها را از یکدیگر متمایز میکند اختلاف در استعدادهای انسانهاست؛ یعنی قوام انسانها در تفاوت داشتن قابلیتها و استعدادهای آنان است. عامل این تفاوت علاوه بر حکمت الهی، وجود خصوصیتی همچون وراثت، جنسیت و محیط است. انسان توانایی آن را دارد و ویژگیهای بالقوه خود را تماماً یا نسبی در جهت نیل به کمال بالفعل کند، گرچه انسانها با یکدیگر تفاوت دارند اما باید برای به کارگیری استعدادهای خودشان اهتمام ورزیده و در جهت کسب کمال تلاش کنند، براین اساس هر انسانی می تواند با ریاضت و تهذیب به مقام ولایت دست یابد (اسدی، ۱۳۸۹: ۶۳) پس ولایت امری انسان شمول است.

• **مبنا:** معرفت نفس نقطه عزیمت در تربیت انسان است.

• **هدف:** شناخت باطن نفس و درک فقر ذاتی نفس.

• **اصل:** با معرفت نفس فقر ذاتی خویش را درک کند.

رویکرد علامه در تفسیر «نفس» رویکردی تبیینی، و بر جهان بینی توحیدی و روش فلسفی حکمت صدرایی مبتنی است؛ از نظر علامه نفس انسان موجودی است مجرد، لذا نفس را پایه وحدت و این همانی شخصیت او می‌داند. تشخیص نفس هر انسانی پس از مرگ باقی مانده، این تشخیص هویت انسانی و بقای او تنها با اتکاء به خداوند امکان پذیر است. انسان دارای دو ساحت است: - جنبه ملکوتی که ثابت و تغییرناپذیر و واحد است و در آن تغییر و کثرت راه ندارد، - جنبه ملکی و مادی انسان که زوال پذیر و متغیر است و دچار زوال و دگرگونی می‌گردد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۴۱۷). پروردگار مقصد نفس انسان است بنابراین بر انسان لازم است که این راه را ادامه داده و همواره به یاد خدای خود باشد چون خدای سبحان هدف است و خردمند هدف را از یاد نمی‌برد و می‌داند فراموش کردن هدف باعث از یاد بردن راه است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶: ۱۶۵-۱۶۶).

در نظام عینی مبدأ همه موجودات حق تعالی است، در نظام علمی و معرفتی نیز انسان با علم حضوری حق تعالی را ادراک می‌نماید، سپس حقیقت نفس خود را به او می‌شناسد، زیرا ذات نفس قائم به حق تعالی است؛ سپس هر چیز دیگری را هم به معرفت حق تعالی می‌شناسد (جوادی آملی، ۱۳۹۸، ج ۲: ۲۲۴). معرفت نفس، برترین و نزدیکترین راه رسیدن به کمال انسانی است و در نتیجه معرفت نفس انسان خود را عین فقر و تعلق به واجب تعالی می‌بیند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۴۰۱) این نیازمندی و فقر در نهاد و فطرت انسان نهفته و مفطور اوست (فطرت افتقاریت) و در نتیجه نخست خدای سبحان را که طرف تعلق و ربط است را درمی‌یابد؛ این معرفت شناخت حضوری است نه حصولی و مبنای همه شناختها است.

در معرفت نفس انسان با اعراض از شواغل خویش را درمی‌یابد و موجب اصلاح و تهذیب نفس و حرکت به سوی کسب فصایل می‌گردد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶: ۱۷۰-۱۷۲). رهیدن از دنیا مرحله‌ای از ولایت است که بدون معرفت نفس و تزکیه آن میسر نیست.

• **مبنا:** انسان موجودی حقیقی و دارای غایت حقیقی است.

• **هدف:** راه وصول حقیقت با امور تکوینی و حقیقی است نه امور اعتباری.

• **اصل:** انسان باید از اعتباریات در جهت وصول حقیقت گذر کند.

عالم ماده و نفس (از جهت ارتباط با بدن) موجودهای امکانی متکی به حقایق ماورای خویش هستند، در واقع نسبت علت و معلولی بین آنها برقرار است که به تعبیر دقیقتر و مناسب با مسئله

ولایت، باطن و ظاهر است؛ نتیجه آنکه بعد ملکوتی نفس انسان باطن و حقیقت است، نه ظاهر که رقیقه است. در نظر علامه نسبت حقایقی که پشتوانه احکام اعتباری هستند با عالم ماده و نفس انسان از آنرو که با بدن در ارتباط است، نسبت باطن به ظاهر است؛ باطن اصل است و ظاهر فرع، بنابراین آنچه از معرفت که برای ظاهر ثابت شود، در حقیقت به نحو قوی‌تری برای باطن ثابت می‌شود؛ چنانچه معرفت نفس در حقیقت ادراک و معرفت باطن خود است و بالتبع و بالعرض ادراک خودِ نفس. با اینکه انسان به نفس خود علم حضوری دارد، ولی بسیاری از آن غافل هستند و علم بدان علم ندارند، یعنی به سبب غفلت و سرگرمی به امور ظاهری و بیرونی، تن و جنبه حیوانی خود را حقیقت می‌پندارند و دچار اشتباه می‌شوند.

• **مبنا:** معرفت نفس موجب معرفت رب است.

• **هدف:** دستیابی به معرفت حق تعالی با معرفت شهودی به باطن نفس.

• **اصل:** معرفت شهودی طریق شناخت باری تعالی است.

نفس حقیقتی است که ذاتاً مرتبط و متعلق به حق تعالی است، پس درک نفس بدون شناخت و شهود مقوم هستی او محال است چنانچه بدون شناخت جنس و فصل شناخت نوع ممکن نیست. مشاهده نفس بهترین راه شهود حق است، او مشهود همگان است و همه موجودات حضرت حق را مشاهده میکنند، از اینجا بدست می‌آید که این مشاهده با جهل نیز جمع میشود، مانند کسی که میبیند و نمیشناسد (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۷۴-۱۷۵). رابطه مستقیم بین معرفت خویش و معرفت حق تعالی وجود دارد و هرچه نفس شناخت حضوری قویتری از خود داشته باشد، از معرفت حضوری شدیدتری به حق تعالی بهره خواهد برد «اعرفکم لثفسه اعر فکم لربه» (شعیری، بی‌تا، ۴) این نوع معرفت (شهودی و حضوری) انسان از خداوند، شناختی دائمی، اما قابل تشدید و تضعیف است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۱۷۰). از آن جایی که حقایق فراطبیعی که وجودشان برای ظواهر اثبات گردید، باطن موجودات نشئه مادی هستند و آن چه متعلق به ظاهر پنداشته می‌شود حقیقتاً متعلق به باطن آن است، معرفت شهودی و علم حضوری نفس به خود، اولاً و حقیقتاً متعلق به باطن نفس است و ثانیاً و بالعرض متعلق به پوسته و ظاهر نفس؛ پس حق تعالی که باطن همه باطن‌هاست، پیش‌تر از خود نفس ادراک میشود و معرفت او بدیهی‌تر و مقدم‌تر از معرفت نفس به خویش است. ممکن است اشکال شود که شاید موجود دیگری دافع و مانع شناخت نفس به باطن باطن

خودش باشد؛ جواب این است که وجود حق تعالی، صرف و محض است، به همین دلیل برای آن دوم و غیر و تکثری تصور نمی‌شود، پس وجود موجودی که مانع و دافع شناخت نفس به واجب تعالی باشد، فرض صحیح ندارد.

• **مبنا:** عاملیت و اختیار انسان به عنوان کنشگر.

• **هدف:** عاملیت انسان در افعال.

• **اصل:** درجهت کمال انسان باید کنشگر و عامل باشد.

اموراتی به اختیار انسان است که انسان آن را اراده کند تحقق می‌یابد، این امورات با اراده و اذن حق تعالی تحقق می‌یابد، بنابراین افعال ارادی انسان، به مشیت و اراده الهی محقق می‌گردند. لذا صدور فعل و اراده مستند به اراده و فعل حق تعالی است، حق تعالی با امر خود اراده انسان را - به اینکه انسان موجودی دارای اراده بوده باشد - اراده می‌کند تا انسان بتواند خواست خود را اراده کند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۸۱).

اراده حق تعالی با اراده انسانها رابطه طولی دارد، تمام موجودات عالم در وجود و آثار وجودیشان چه با واسطه چه بی واسطه، به حق تعالی منتهی میشوند، چنانچه تدبیرات کلی یا جزئی عالم نیز به باری تعالی منتهی می‌گردند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱۹: ۴۸). در تریب ولایی مسیر از اراده انسان شروع میگردد اما ادامه آن به واسطه هدایت الهی است، در دیدگاه علامه این قسم از هدایت یافتن نوری خاص در قلب است که شخص با یافتن آن نور یک نحو پذیرش و قابلیت خاص در قبول مفاهیم و حقایق دینی در خود می‌یابد و به واسطه آن حالت در می‌یابد که چه چیزهایی را باید در خود جای دهد و چه چیزهایی را قبول نکند (طباطبائی، ۱۳۶۶: ۵۲، ۹۷).

• **مبنا:** فهم عبودیت و حرکت به سوی ربوبیت.

• **هدف:** انجام عبادت خالصانه و عاشقانه تا رسیدن به ربوبیت (قرب).

• **اصل:** عبودیت بدون قید و شرط مملوک در برابر رب.

قرآن هدف و غایت خلقت جن و انس را عبادت می‌داند (ذاریات/ ۵۶)، یعنی غایت خلق عبادت است نه غایت خالق، زیرا خالق خود غایت همه غایات است، بنابراین مخلوقات هنگامی به غایت وجودی‌شان می‌رسند که عبد واقعی شده و عبادت حقیقی کنند. از آنجا که فقر در درگاه الهی و عبودیت خداوند ملازم یکدیگر هستند، از این منظر، اگر هدف از خلقت انسان

عبودیت (ذاریات / ۵۶) است، نتیجه معرفت انسان به فقر و ذلتش، درک حقیقت بندگی انسان است و عبادت فرع بر معرفت است. عبادت هدف واسطی است و هدف عالی رسیدن به یقین و معرفت شهودی حق تعالی است (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۹۵)، هرچه این معرفت غنی تر باشد بارقه عبودیت درخشانتر خواهد شد و به مقام ربوبیت می رسد. رسیدن به یقین و معرفت شهودی جز در سایه توحید و ولایت به دست نمی آید. چنین بنده ای دیگر طمع بهشت و جهنم ندارد و در پی رضایت الهی و «لوجه الله» است و لقاء محبوب را می طلبد، که مبناي آن عبودیت حبی است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۱۶۱).

مبانی معرفت شناختی تربیت ولایی :

• **مبنا:** سیر انفسی بر سیر آفاقی تقدم دارد.

• **هدف:** معرفت به حقیقت موجود در هستی و نفس.

• **اصل:** معرفت انفسی دارای اصالت و ارزش است.

در شناخت حق تعالی که عین حقیقت هستی است و ماهیت ندارد، شناخت حصولی و سیر آفاقی ناکارآمد است، زیرا سیر آفاقی و شناخت حصولی منجر به معرفت واقعی نیست و موجب عبادت حقیقی نیست؛ یعنی این شناخت چیزی جز یک علم حصولی به وجود صانع و اثبات صفات او نیست و این نوع علم از رهگذر تشکیل قضیه ذهنی است که مرکب از موضوع و محمول و این دو از سنخ مفاهیم اند، در حالی که خدای تعالی به حکم برهان وجود محض است بی هیچ ماهیتی، پس محال است که در ذهن درآید (طباطبایی، ۱۳۶۰: ۱۰۶). اگر کسی قائل باشد علم به چیزی مثلاً علم به موجودات آفاقی سبب علم دیگری به نام خداوند می گردد ناچار این موجب اتحاد بین دو شیء یعنی خدا و موجودات میگردد، و از آنجا که فرض اثبیت شده است پس در آنها یک جهت اتحاد است و یک جهت اختلاف، در نتیجه هر کدام باید مرکب باشد از یک «ما به الاتحاد» و «ما به الاختلاف»؛ در حالی که خدای تعالی واحد بسیط است که هیچ ترکیب در او راه ندارد پس معرفت او از طریق غیر ممتنع است (همو، ۱۳۶۰: ۱۰۸).

آنچه می تواند معرفت واقعی مورد نیاز برای عبادت حقیقی را تأمین کند، شناخت حضوری است. معرفت نفس نیز تنها هنگامی موجب خداشناسی حقیقی می گردد که معرفت حضوری باشد. از آن جهت اگر انسان را یک موضوع فلسفی بدانیم و مورد بررسی قرار دهیم، شناختمان از نوع

سیر آفاقی است، نه سیر انفسی، و آنچه شناخته‌ایم حقیقی نیست. اما در اثر شناخت شهودی و علم حضوری خود را وابسته و عین ربط به حق تعالی ادراک کنیم، شناختمان از سنخ علم حضوری و سیر انفسی است. بنابراین منظور از سیر انفسی همان شناخت حضوری است، و آن عبارت است از اینکه انسان روی خود را متوجه حق تعالی کند و از هر چه غیر او روی پرتابد تا اینکه نفس خود را آنچنان که هست مشاهده نماید و آن هنگامی است که بیاید و بچشد که موجودی است که در ذات و حقیقت به خداوند سبحان محتاج است؛ و کسی که به این مرحله از شهود برسد می‌باید ممکن نیست که مشاهده نکند طرف احتیاج خود را، و نرسد به آن ذاتی که غنی مطلق است و او مقوم همه موجودات است. آنگاه که حق تعالی را شهود کرد معرفت به او پیدا نموده است، معرفتی ضروری و بدیهی و از این راه می‌تواند به خود معرفت پیدا کند، از آن روی که ذات خود را قائم و وابسته به او می‌نگرد. از خود که بگذریم تمام اشیاء را نیز با این معرفت می‌توان شناخت (طباطبایی، ۱۳۶۰: ۱۱۰).

• **مبنا:** معرفت شهودی بر معرفت حصولی تقدم دارد.

• **هدف:** نیل به انقطاع از غیر حق و رسیدن به حقیقت، و یقین.

• **اصل:** انسان باید با شناخت حضوری و رهایی از تعلقات به انقطاع الی الله و قرب الهی برسد.

شهود، شهود معنوی و باطنی است نه بصری و نه ذهنی و فکری، یک معرفت خاصی است که گاهی معرفت شهودی و گاهی معرفت حضوری و گاهی معرفت فوق حس و عقل میگویند (طباطبایی، ۱۳۶۰: ۶۷). در انسان نوعی درک و شهود وجود دارد که با آن بدون اینکه چشم و یا فکر در آن به کار رود، حقیقت و ذات هر چیزی درک میشود. شعوری که آدمی با آن به وجود حق تعالی پی برده و بدان معتقد میشود؛ با آن اعتقادی که از راه فکر و استدلال به وجود حق تعالی پیدا میشود فرق دارد، بلکه او را بدون هیچ حجابی به وجدان درک می‌کند. حال اگر به خود مشغول شود یا مرتکب گناهان شود، موجب عدم درک و غفلت می‌شود، این غفلت از یک امر موجود و مشهود است، این همان جهل و غفلت است که به معنای اشتغال به غیر است و از یادیدن اوست، نه اینکه علم به وجود او از بین رفته باشد (همو، ۱۳۷۴، ج ۸: ۳۰۹)، پس معرفت انسان به ذات حق تعالی به صورت شهودی و حضوری است و معرفت به نحو مفهومی (تصوری یا تصدیقی)

نیست؛ در حقیقت این نوع درک و معرفت از نوع علم حضوری است، همانند علم معلول به وجود علت خویش است. علامه خداشناسی را جزو معلومات فطری می‌داند (یثربی، ۱۳۸۳: ص ۲۱۶).

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

در پاسخ به سوالات پژوهش براساس اندیشه ولایی علامه طباطبایی، تبیین گردید که انسان موجودی حقیقی و تکوینی و همچنین متکامل و پویاست، نه راکد و ایستا؛ پس کمال و غایت چنین موجودی نیز باید کمال حقیقی و عینی باشد، نه اعتباری؛ از سوی دیگر قوانین و شرایع اعتباری به این سبب موجب کمال انسان هستند که ریشه در حقایق دارند و دارای پشتوانه‌ای حقیقی و تکوینی هستند. از آنجا که یگانه کمال و کامل حقیقی عالم هستی خدای سبحان است و حقیقت صرف و هستی مطلق اوست که عدم و فقدان در او راه ندارد، در نتیجه یگانه کمال حقیقی قابل تصور برای انسان همانا حصول قرب و رسیدن به خداست که در تعبیر دیگر همان مقام "ولایت" است. از اینرو پشتوانه تکوینی عبادات انسان تقرب الهی است و صحت عبادات منوط به حصول "قرب الی الله" است.

رسالت اصلی رساله‌الولایه این است که معنای تقرب به حق تعالی و مسیر آن را از منظر عقل و نقل در دیدگاه علامه طباطبایی روشن سازد. براین اساس در حقیقت حق تعالی از هر چیزی حتی از خود انسان به او نزدیک‌تر است و این تقرب انسان به حق تعالی از نوع قرب اشراقی است یعنی اضافه اشراقی است. با ادراک این قرب، انسان به مقام تقرب و حضور و ولایت حق تعالی دست می‌یابد. این ادراک از نوع معرفت حضوری و شهودی است. بنابراین یگانه راه رسیدن به مقام ولایت و تقرب الهی ادراک شهودی خدای سبحان و معرفت حضوری به قرب و درک معیت قیومی اوست. شناخت و علم حضوری بهترین راه شناخت حق تعالی است که مبدأ آن معرفت نفس است، چنان که روشن شد بهترین و یگانه طریقه شناخت حق تعالی و ادراک قرب طریقه معرفت نفس است.

از این منظر هویت و وجود نفس انسان عین تعلق و ربط و فقر به واجب تعالی است، شناخت حضوری چنین موجودی بدون شناخت مقوم و طرف ربط او یعنی واجب تعالی ممکن نیست، نتیجه آنکه انسان با شناخت حضوری و معرفت شهودی حقیقت نفس خود، بی شک پیش از آنکه

خود را بشناسد، خدای خود که مقوم اوست، خواهد شناخت. برای معرفت حقیقی لازم است تعینات عدمی کنار زده شود. دیدن خویش و تعینات امکانی و حدود و قیود عدمی مانع علم به معرفت حقیقی است. اگر انسان خود را نبیند قطعاً خدای خود را خواهد دید، ندیدن خود ظاهری و حدود و قیود عدمی و تعینات امکانی همان فناء در حق تعالی است، بنابراین انسان کشگر اصلی در این میدان است که با کسب تحول معرفتی و تحول وجودی به سوی قرب الهی حرکت می‌کند. هدف تعلیم و تربیت وضع نهایی و مطلوبی است که آگاهانه و با تدبیر لازم و سودمند به دست می‌آید و برای تحقق آنها فعالیت تربیتی مناسب انجام می‌گیرد. دردنیای امروز و تعلیم و تربیت رایج، غایات اعتباری جای غایات حقیقی را گرفته‌اند و زمینه کشمکش‌ها و اختلافات بشری را ایجاد نموده‌اند، لازم است که متولیان امر تعلیم و تربیت، کمال و غایات حقیقی موافق با وجود انسان و شرع و قوانین الهی را به متربیان بشناسانند و در جهت نیل به سعادت حقیقی ایشان را با پشتوانه تکوینی عبادات یاری کنند. از سوی دیگر جهت‌آشنایی و به کارگیری معرفت شهودی نفس که سودمندترین معرفت است با هدف ایجاد تحول معرفتی و وجودی، همت لازم به کار گرفته شود و محتوای لازم به کار گرفته شود تا از این رهگذر متربیان شناخت درستی از خویش و ارتباطشان با خالق و دیگر مخلوقات به دست آورده و درک صحیحی از وظایف خود در ارتباط با هر کدام را کسب نمایند. جای آن دارد که در پژوهش دیگر به روشهای تربیتی تربیت ولایی پرداخته شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Reference

قرآن کریم به ترجمه حسین الهی قمشهای.

- Aghaei Zeinab, Sharafi Mohammad Reza (2019), Rational Education with Emphasis on Allameh Tabatabaei's Anthropological and Epistemological Foundations, Quarterly Journal of Research on Islamic Education Issues, 28(46), 102-77. [DOR: 20.1001.1.22516972.1399.28.46.4.9](#). [In Persian]
- Asadi Ahmad, (2010), Spiritual Guidance: A Commentary on Allama Tabataba'i's Risale-i-Wilayah, Qom: Ayat-e-Ishraq. [In Persian]
- Ash'ari Zahra, Bagheri Khosrow, Hosseini Afzal Sadat (2012), Studying the concept, principles and methods of spiritual education from the perspective of Allameh Tabataba'i. Bi-Quarterly Scientific Research Journal of Islamic Education, 7(15): 89-112. [In Persian]
- Akbari Bahman, (2008), Identity Crisis and Religious Identity, Pik Noor-Humanities, 6(4): 219-231. [In Persian]
- Imam Jumezadeh Seyed Javad, Nejatpour Majid, Zanganeh Hamid, Zarrin Kaviani Behrouz, (2010), Cultural Iran: Interaction or Confrontation with Western Identity, Fundamental Western Studies, 1(2): 15-37. [In Persian]
- Amin al-Raaya, Mar'at et al. (2019), Mystical Education from the Perspective of Allamah Tabataba'i, Islamic Mysticism Journal, 15(59): 85-100. [In Persian]
- Bagheri, Khosrow (2008) The Identity of Religious Science: An Epistemological Perspective on the Relationship between Religion and the Humanities: Tehran, Islamic Culture and Guidance. [In Persian]
- Abolghasem Brothers, Hassani Mohammad et al. (2019), Allameh Tabatabaei's Moral Education with Emphasis on Principles, Purpose, Content, Method and Evaluation, Quarterly Journal of Research on Islamic Education Issues, 27(43): 57-76. [In Persian] [DOR: 20.1001.1.22516972.1398.27.43.4.6](#).
- Movahediniyya, Elham, Brahman Maryam (1402), The model of human existential evolution based on the mystical thought of Allameh Tehrani and its educational implications. Research on Islamic Education Issues, 31(60): 40-11. [In Persian], [DOR: 20.1001.1.22516972.1402.31.3.1.1](#)
- Haqqani Hossein (1378), Commentary on the End of the Wisdom of Allameh Tabataba'i (Haqqani), Volumes 1 and 2, Tehran: Al-Zahra University. [In Persian]
- Dibachi Seyyed Mohammad Ali, Hosseinnia Mohsen, (2018), Studying the Identity of Islamic Philosophy in the Works of Allameh Tabataba'i (RA), Javidan, (33): 127-150. [In Persian]
- Zakeri Mokhtar, (2019), Analysis and explanation of the practice of education in developing identity based on the principles and processes of identity discovery, Educational Research, 5(20): 72-86. [In Persian]
- Rabbani Golpayegani Ali (1992), Explanation of the Wisdom, Translation and Explanation of the Beginning of Wisdom by the Divine Sage Allama Tabatabaei, Qom: World Center for Islamic Sciences. [In Persian]
- Shariati Najafabadi (2011), Wisdom of the Supreme: Translation and Comparative Explanation of the Beginning of Wisdom by Allama Seyyed Muhammad Hussein Tabatabaei, Qom: Qom Book Park. [In Persian]
- Shirvani Shiri Ali, (1401), Identification and explanation of the components that create human identity from the perspective of Nahj al-Balagha, research on Islamic education issues. [In Persian], [DOR: 20.1001.1.22516972.1403.32.63.4.1](#).
- Salehi Akbar, Yarahmadi Mustafa (2008), Explanation of Islamic Education and Training from the Perspective of Allameh Tabatabaei with Emphasis on

- Educational Goals and Methods, Bi-Quarterly Scientific-Specialized Journal of Islamic Education, 3(7): 23-50. [In Persian]
- Salavati Abdullah, Kokram Fatima (2017), Semantics, Ontology and Functions of Wilayat in the Eyes of Allama Tabataba'i, Islamic Mysticism Journal, 14(54): 29-49. [In Persian]
- Samadi Amli Dawood (1386), the description of the end of wisdom (Samadi), Qom: Qaim al-Mohammed.[In Persian]
- Tabataba'i Mohammad Hossein (1964), Al-Mizan fi Tafsir al-Quran, translated by Seyyed Mohammad Baqer Mousavi Hamedani. Vol. 11. Tehran: Mohammadi Publications.[In Persian]
- Tabataba'i Muhammad Husayn (1360 AH), Risala al-Wilayah, Qom: Ahl al-Bayt (a.s.) Institute.[In Persian]
- Tabatabaei Mohammad Hossein (1985), Principles of Philosophy and the Method of Realism, Tehran: Sadra.[In Persian]
- Tabatabaei Mohammad Hossein (1999), Teaching Religious Beliefs and Commandments, Tehran: Islamic Revolution Veterans Foundation. [In Persian]
- Tabatabaei Mohammad Hossein (2007), Tafsir al-Mizan, 20 volumes, translated by Seyyed Mohammad Baqer Mousavi Hamedani, Qom: Islamic Publications Office of the Qom Seminary Teachers' Association.[In Persian]
- Tabatabaei Mohammad Hossein (2008), Islamic Studies, Qom: Bostan Ketab. [In Persian]
- Tabatabaei Mohammad Hossein (2011), Monotheistic Issues, Qom: Bostan Ketab. [In Persian]
- Salehi, Akbar and Yarmohammadi, Mustafa. (2008). Explanation of Islamic education from the perspective of Allameh Tabatabaei, with emphasis on educational goals and methods. Specialized bi-monthly journal of Islamic Education, 7: 24-50.[In Persian]
- Faramarzi Babadi (2013), Explaining the characteristics of guardianship and inferring its educational implications, Master's thesis, University of Isfahan.[In Persian]
- Ghahramanian Maryam, Hosseinizadeh Seyed Ali (2011), Analysis and semantics of purification and refinement in the Holy Quran with emphasis on the interpretation of Al-Mizan, Quarterly Journal of Interpretive Studies, 2(8):24-9.[In Persian]
- Golmohammadi Ahmad (2014), Globalization of Identity Culture, Tehran: Nay Publications.[In Persian]
- Munir Al-Sadat, a teacher of theology (2011), Educational works of the guardianship from the perspective of the Commander of the Faithful, Master's thesis, University of Kashan. [In Persian]
- Motahari Elhami, Mojtaba (2015), A look at mysticism and guardianship from the perspective of Allama Tabataba'i, Two Specialized Quarterly Scientific Journals of Allama Tabataba'i Thought, 2(2): 149-168. [In Persian]
- Mirza Mohammadi Mohammad Hassan, Rasouli Rahimeh, (2010), Provincial Education as the Main Basis of Religious Education, Islam and Educational Research, (1): 46-7. [In Persian]

